

## کره و مسائل بین المللی

### مصاحبه با نوآم چامسکی

برگردان: ناهید جعفرپور

سؤال: چه کسی جهان را کنترل می کند و چگونه کنترل می کند؟

جواب: در حال حاضر آمریکا از طریق خشونت جهان را کنترل می کند. منظورم این است که در بخش ابزار نظامی خشونت ایالات متحده آمریکا بی رقیب است. نیمی از هزینه نظامی جهان را آمریکا دارد. در بخش های تکنولوژی فضائی که جبهه جدید نظامی است آمریکا از تمامی کشورهای جهان جلو است. در واقع ۹۵٪ هزینه نظامی آمریکا در این بخش است و بهتر بگویم تنها کشوری است در جهان که از فضا برای اهداف نظامی استفاده می کند.

چین در واقع خیلی تلاش کرد در این بخش موفق باشد و از تکنولوژی فضائی برای مقاصد صلح آمیز استفاده کند. سالها است که چین تلاش می کند تا جامعه بین الملل را قانع کند تا رقابت های تسلیحاتی فضائی را کنترل نمایند. در زمان کلینگتون و همچنین بوش آمریکا این مسئله را بلوکه نمود. این مشکل بسیار جدی است.

سؤال: شما از مدل تبلیغاتی صحبت نمودید چه کنسرن هائی و چه رسانه هائی تلاش می کنند قدرت دولت را کنترل کنند. خواهش دارم در این باره توضیحاتی بدهید؟

جواب: هر آنچه در گذر قرن گذشته اتفاق افتاد این بود که در غرب مبارزات آزادی بخش بسیاری رخ داد و بسیاری از این مبارزات موفق هم بودند و دست آوردهائی هم داشتند. دو کشور کاملاً پیشرفته جهان یعنی بریتانیای کبیر و آمریکا در طول یک قرن آزادترین و صنعتی ترین کشورهای جهان بودند. در هر دو این کشور ها برگزیدگان ( این مسئله را ما از برنامه آنها مطرح می کنیم) دیدند که دیگر از این قدرت برخوردار نیستند که با خشونت مردم را کنترل کنند. از این رو باید بدنبال راه هائی دیگر برای کنترل مردم می گشتند و آن راه دیگر تبلیغات بود. منظور من تغییر افکار عمومی جهان و افکار عمومی مردم کشورهای نامبرده و شکل دادن به این افکار عمومی بود. به این لحاظ دستگاه عظیم و طویل تبلیغاتی و صنایع رسانه ای امپریالیستی در بریتانیا و آمریکا شکل گرفت و شروع به توسعه تبلیغات وسیع نمود. بطور واقعی هم اسم این کار بعداً هم تبلیغات شد. در جنگ جهانی دوم تبلیغات با بدنامی روبرو شد زیرا که با نام نازیسم هیتلری عجین شد و مردم دیگر به این اسم از این کار نامی نبردند اما از سال های ۱۹۲۰ مجدداً با نام تبلیغات مطرح شد و نازی ها هم با امکانات روش های تبلیغاتی انگلو/آمریکائی آشنا شدند و از آن پیروی کردند. در واقع هم بعداً سیستم تبلیغاتی نازی ها هم تابع روش های تبلیغاتی حرفه ای آمریکائی و بریتانیائی شد: ایده های مشابه و ساده ای که به طور دائمی و همیشگی تکرار می شدند و می شوند. یعنی خلق طرز تفکری مصرف گرا در جامعه. دقیقاً شرکت های تبلیغاتی حرفه ای آلمانی طبق این مدل آمریکائی/انگلیسی تجهیز شدند تا بدین وسیله سیستم تبلیغاتی نازیسم را خلق کنند و این طور هم شد آنها در آلمان بصورت غیر قابل تصویری از موفقیت برخوردار شدند.

بیاد بیاوریم که در آن زمان آلمان پیشرفته ترین کشور غرب بود و نقطه اوج هنر و دانش آلمانی در این زمان بود اما طولی نکشید که این کشور به بربریتی مطلق دچار شد. در واقع آلمانی ها برخی از جنبه های سیستم تبلیغاتی انگلیسی / آمریکائی را در سیستم خود جذب نمودند.

در حال حاضر در غرب به هر کجا نگاه می کنی بمباران تبلیغات می شوی مثلاً زمانیکه ما به تبلیغات تلویزیونی برای اتومبیل و یا اجناس دیگر نگاه می کنیم، انتظار شنیدن حقیقت را نداریم. منظورم این است وقتی که ما در باره اتومبیل تیوتا یا فورد چیزی می خواهیم بدانیم به تبلیغات این اتومبیل ها در تلویزیون نگاه نمی کنیم، زیرا که این تبلیغات تلاش دارند، ما را گول بزنند. یعنی از طریق مارک های مختلف ما را دچار اشتباه کنند که این اجناس را بخریم. هر کسی می داند که هدف آنها چیست. آنها تلاش دارند از طریق

این مارک های مختلف اجناس ما را گمراه کنند.

مشابه این روش در تمامی بخش های دیگر هم رخ می دهد. مثلا در بخش های خدمات همگانی و مسائل اجتماعی. برای مثال ما به انتخابات ها نگاه می کنیم. در آمریکا در حال حاضر انتخابات ها از سوی شرکت های صنایع تبلیغاتی سازماندهی می شوند. به این صورت مردم اصلا هیچ اطلاعی ندارند که کاندید های متفاوت اصولا برای چه چیزی معرفی شده اند و یا انتخاب می شوند. در انتخابات اخیر آمریکا در نوامبر ۲۰۰۴ مردم تنها توانستند ۱۰٪ موقعیت کاندید ها را شناسایی کنند. حالا ما هرچه می بینیم رویا و تصور است. آنها تصویرهایی را خلق می کنند که با آنها تنها دمکراسی ضعیف می شود. این مسئله دارد در جهان کم کم گسترش می یابد به احتمال قوی در کره جنوبی هم همین جور است. انتخابات ها تنها برای گمراهی و گول زدن انجام می پذیرند. از دید جهان اقتصاد این پروسه صورت می گیرد که مردم جهان با مسائل اجتماعی کاری نداشته باشند.

زمانیکه ما به رسانه ها نگاه می کنیم، می بینیم که همه یکسان هستند. مثلا اگر به گزارشاتی که در رسانه ها در باره جنگ عراق می آید توجه کنیم می بینیم که آنها ادعا می کنند که انتقاداتی وجود دارد اما وقتی به انتقادات آنها نگاه می کنیم می بینیم که درست شبیه انتقاداتی است که در روسیه در باره جنگ افغانستان می شنیدیم. اگر ما تنها به روزنامه پراودا در فاصله جنگ افغانستان نگاه کنیم این انتقاد را مشاهده می کنیم که: "سرباز های روسی بیشماري در افغانستان کشته می شوند اینطوری نمی شود ما حتما باید ژنرال دیگری را به افغانستان بفرستیم." دقیقا

همینطوری در عراق پیش می رود. منظور من این است که زمانی که شماره های روزنامه پراودای سال ۱۹۸۰ را نگاه کنیم هیچکسی را پیدا نمی کنیم که در این روزنامه نوشته باشد که جنگ افغانستان غلط است و با این جنگ حقوق بین المللی را خدجه دار می کند. تنها در این مقاله ها از مقاصد خوب روسها سخنوری می شود: "ما حمله نظامی نمی کنیم بلکه ما برای ایجاد یک دولت قانونی به افغانستان می رویم و در آنجا تلاش می کنیم انسانها را نجات دهیم". درست همین واژه ها را در روزنامه های غربی در باره جنگ عراق خواندیم و هر روزه می خوانیم. آدمها آنقدر ذهنشان شکل داده شده که حتی یکبار هم خود مستقلا در این باره فکر نمی کنند.

سؤال: حالا که داریم در باره واقعیت ها صحبت می کنیم شما یکبار گفتید که روشنفکران مسئولیت خاصی بر دوشان است و باید حقایق را بگویند. حال حقیقت چیست؟

جواب: اگر آدم فیزیکی دان باشد برایش ساده نیست که بداند حقیقت چیست اما ما روش هایی داریم که می توانیم توسط آن روش ها مسائل را خوب درک کنیم. درک کنیم که جهان ما چگونه به وجود آمده است. اما در باره موضوعات انسانی آنچنان مشکلی نداریم زیرا که در مقایسه با فیزیک آنچنان موضوعات پوشیده و پیچیده ای وجود نخواهد داشت. اغلب موضوعات انسانی کاملا عیان می باشند و مستقیم قابل شناساییند. تنها انسان باید از عقلی سلیم و صداقت برخوردار باشد. در واقع برای شناخت این موضوعات باید کاری سخت نمود و برنامه ای سیستماتیک داشت و در این صورت می توان بخوبی به درک این جهان پرداخت. البته آدم هیچوقت صدرد مطمئن نیست. در واقع هیچکس نمی تواند چنین ادعائی کند اما انسان می تواند همواره این تلاش را بکند که جهان را بفهمد. اما آنچه که به روشنفکران برمی گردد منظور چیست؟ منظورم این است چه چیزی برخی را روشنفکر می کند؟ خیلی ساده است. چون آنها امتیازات بیشتری دارند یعنی بیشتر اطلاعات دارند و به اندازه کافی پول هم دارند. به این لحاظ هم مسئولیت دارند. مسئولیت آنها از مثلا تاکسیرانی که از این امتیازات برخوردار نیست بیشتر است. پس باید از این امتیازات استفاده مفید کنند.

سؤال: امروزه کنسرن های چندملیتی قدرت سیاسی و اقتصادی عظیمی دارند و همچنین آنها مسئولیت بیهودگانه های اجتماعی را به گردن دولت ها می اندازند. در حالی که سود های سرشار را آنها به جیب می زنند. در چنین سیستم گسترده ای برای روشنفکران مشکل است که بفهمند چه کسی مسئول این بی عدالتی هاست. در اینجاست که نقش سازمان های غیر دولتی برجسته می شود. شما در این باره چه فکر می کنید؟

جواب: در ابتدا باید بگویم که من فکر نمی‌کنم که مشکلی پیچیده وجود داشته باشد که روشنفکران آنرا نبینند. البته نمی‌خواهم بگویم که کاملاً آسان است اما در مقایسه با علوم دیگر بسیار سهل است. فهمیدن این موضوعات راحت تر از فهمیدن شیمی است. تنها کمی کار باید کرد. سازمان‌های غیر دولتی جنبه‌های مختلف دارند. برخی واقعا کارهای مهم انجام می‌دهند. برخی دیگر عکس برگردان بازیگران جهانی هستند. باید با این سازمانها خیلی محتاط بود. حتی آنهایی هم که ادعا می‌کنند که برای مردم کار می‌کنند با دولت‌ها توافقاتی دارند و برخی‌ها توافقاتشان با قدرتمندان گسترده است. به این لحاظ با سازمان‌های غیر دولتی باید محتاط بود. در واقع سؤالتان خیلی سخت است.

سؤال: فکر می‌کنید سازمان ملل متحد همان طوری عمل می‌کند که باید بکند؟

جواب: سازمان ملل متحد مشکلات داخلی بیشماری دارد. اما این مشکلات در مقابل مشکلات بزرگ هیچند. قدرت‌های بزرگ امکانات سازمان ملل را بشدت محدود می‌کنند. یکی از این محدودیت‌ها تعداد وتو هاست. در سال‌های شصت آمریکا در اثر بیداری مجدد قدرت‌های صنعتی از انهدام جنگ جهانی دوم کنترل بر سازمان ملل را از دست داد. از آن زمان به بعد آمریکا با وتو‌های خود مقام اول را دارد. ( انگلیس در مقام دوم قرار دارد). جان بوتون سفیر کنونی سازمان ملل متحد در این باره صریح گفت که به عقیده او اگر که سازمان ملل متحد به علائق قدرتی آمریکا کمک نکند نمی‌تواند به هیچ وجه وجود داشته باشد.

سؤال: جهانی شدن بنظر می‌رسد که در اوج قرار گرفته است. شما برای چه با جهانی شدن مخالفید؟

جواب: من کسی را نمی‌شناسم که مخالف جهانی شدن باشد. در واقع جهانی شدن نشانه‌جا افتادن بین‌المللی و ادغام جهان در هم است. آن چیزی که اکنون من و شما انجام می‌دهیم خود مثالی برای جهانی شدن است. همیشه چپ‌ها و جنبش کارگری برای جهانی شدن بودند. از این رو هم در گذشته اتحادیه کارگری تا مدت‌های طولانی " بین الملل " خوانده می‌شدند. با این امید که این نشانه‌ها روزی به واقعیت بپیوندند و مفهومی واقعی بخود بگیرد. امروز هم همین طور است. طرفداران واقعی جهانی شدن جنبش‌های تحسین آمیز و بی نظیر برای عدالت اجتماعی است. جنبش‌هایی که سالانه در فوروم‌های جهانی هم دیگر را ملاقات می‌کنند و در این فاصله به فوروم‌های اروپائی و کشوری و منطقه‌ای و شهری هم دسته‌بندی شده‌اند. در سیستم برنامه‌ای غرب طرفداران واقعی جهانی شدن " مخالفین جهانی شدن " نام گرفته‌اند. موضوع از این قرار است که جهانی شدن برای سیستم برنامه‌ای قدرت‌مندان به مفهوم شکلی خاص از جذب اقتصادی بین‌المللی بسوی تمرکز قدرتی است. یعنی جهانی سازی اقتصاد. کنسرن‌های چندملیتی، نهاد‌های مالی، تعداد قلیل دولت‌هایی که به این قدرت‌ها وابسته‌اند و نهاد‌های بین‌المللی آنها چون بانک جهانی سازمان تجارت جهانی صندوق بین‌المللی پول. این مسئله اصلا غیر منتظره نیست که این جهانی سازی باید منافع کسانی را تامین نماید که آنرا تعریف کرده‌اند. منافع مردم اصلا مهم نیست. به این لحاظ در تمامی جهان بر علیه این جهانی سازی اعتراضات گسترده وجود دارد. جهانی سازی که منافع کنسرن‌ها را تامین می‌نماید. خود کشی دهقان‌لی گونوگ در کلجون سمبلی غمناک برای این مسئله بود. ( منظور کنفرانس سازمان تجارت جهانی در کلجون). از این رو هم این پیمان‌ها بطوری مخفیانه بسته می‌شوند و به مردم گزارش داده نمی‌شود که برای آنها چه نقشه‌هایی چیده شده است. در ثانی این پیمان‌ها

به هیچ وجه نه با " تجارت آزاد " و نه با هیچ تجارتی همخوانی ندارند. در پیمان نفتا یعنی پیمان تجارت آمریکا شمالی تنها واژه آمریکا شمالی اش درست است. به هیچ وجه مسئله بر سر تجارت آزاد نیست. در تمام جهان همینطور است. در سیستم تبلیغاتی قدرت‌ها مخالفین جهانی سازی کسانی هستند که طرفداری از جهانی شدن منافع انسانها و مردم جهان می‌کنند و نه کسانی که منافع کنسرن‌ها را به منافع انسانها ترجیح می‌دهند.

سؤال: اگر به شرکت‌های منویلی چون ماکروسوفت اجازه داده می‌شود که وسائل ارتباط جمعی را دست

کاري کنند و تحت تاثير خود قرار دهند، اين مسئله چه پيامدهاي اجتماعي و فرهنگي براي انسانها دارد؟

جواب: زمانیکه اين بخش در دستان مستبد هاي غيرمسئول خصوصي (کنسرن ها) قرار دارد ، طبیعتاً منافع آنها را هم تامين مي نمايد و طبق منافع آنان شکل داده مي شود. در اين باره خيلي حرفها وجود دارد. هم چنين در باره جنبش هاي مردمی که در مقابل اين مستبدین مبارزه مي کنند.

سؤال: شما از سوي نشريه هاي بسياري بعنوان مهمترين روشنفکر معرفي شده ايد. هم چنين استعداد شما براي فهم جهان از سوي همه شناخته شده است. تصور شما از جهان چيست؟

جواب: ( چامسکي مي خندد) من مطمئناً اين حرف ها را شوخي حساب مي کنم و جدي نمي گيرم و اميدوارم هيچکس هم جدي نگیرد. اما من فکر مي کنم که ما آن چيزي را قبلاً در باره اش صحبت کردیم تمام مي کنيم. برخي از بحران هاي اساسي و بنيادي وجود دارند که حاد هستند و بايد جدي بگيريم و روي آنها کار کنيم . يکي از دو بحران بزرگ اتمي احتمالي است و دومي فاجعه زيست محيطي است. مشکلات ديگري هم وجود دارند مثل وازدن نهاد هاي دمکراتيک يعني اينکه آنجوري عمل نکنند که بايد بکنند. در آمريکا اين مشکل جدي است. زماني که در آمريکا به افکار عمومي نگاه مي کنيم و سپس به سياست در اين موقع مشکل اساسي ديده مي شود. در اينجا دمکراسي عمل نمي کند و اين بسيار تاسف آور است. واقعا مشکلات جدي با سياست اجتماعي وجود دارد. سياست نئولبيرالي از سوي نهاد هاي بسيار قوي پشتيباني مي گردد. دليلش هم اين است که ثروتمندان و ممتازان از آن بهره مي برند. و بخش اعظم جامعه هيچ چيزي نصيبش نمي شود. اين شرايط بايد تغيير کند و تغيير مي کند.

سؤال: چه اتفاقي خواهد افتاد؟ آدم نمي فهمد. اين مسئله به خواست و تصميمات ربط دارد. آيا شما در سال ۱۹۸۵ در کره جنوبي پايان ديکتاتوري را از قبل پيش بيني کرده بوديد؟

جواب: نه نه !

آدمها تصميم مي گيرند و مبارزه مي کنند.  
آقاي چامسکي مرسى از اينکه وقتتان را در اختيار من گذاشتيد.